



مقدمہ

معارف قرآن

محمد تقی مصباح

قسمت دوم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۸ - فرقان

در آیه اول از سوره فرقان می فرماید: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، و ظاهراً منظور از الفرقان در آیه (۱۸۵) از سوره بقره و آیه (۳) از سوره آل عمران نیز قرآن است.

۱۹ و ۲۰ - تفصیل و مفصل

در آیه (۱۱۴) از سوره انعام می فرماید: ... وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا...، و در آیه (۳۷) از سوره یونس می فرماید: ... وَلَكِنْ تَضَلُّوا عَنِ الْبَيِّنَاتِ الَّتِي بُدِّئَتْ بِهَا نَذِيرًا...، و در

آیه (۱۱۱) از سوره یوسف می فرماید: ... وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِلُ كُلَّ شَيْءٍ...
توضیح:

ماده فرق و فصل به معنای جدا کردن و تمییز دادن است، و فرقان مصدر یا اسم مصدر بوده و در دلالت بر این معنی رساتر است چنانکه تفصیل به واسطه هیئت تفعیل دلالت بر کثرت می کند.

و جدا کردن، گاهی در امور حسی به کار می رود و دلالت بر فاصله انداختن میان دو چیز دارد، و گاهی در امور اعتباری مانند قضاوت، و گاهی در امور معنوی مانند جدا کردن حق از باطل، استعمال می شود.

تعبیر فرق به معنای حسی آن در آیه (۱۰۶) از سوره اسراء در مورد قرآن بکار رفته است: وَقُرْآنًا قُرْآنًا يَنْظُرُونَ عَلَى آثَارِهِ عَلَىٰ مُكْتَبٍ وَرُزْنًا يُنزِلُهُ، و منظور، نزول تدریجی قرآن و فاصله زمانی میان آیات آن می باشد.

کلمه فرقان نیز گرچه ممکن است به معنای اسم مفعول و به لحاظ تفریق و تدرج آیات، بر قرآن اطلاق شود ولی ظاهراً در همه مواردی که در مورد قرآن (یا تورات) به کار رفته به معنای اسم فاعل و به لحاظ تمییز بین حق و باطل است و همچنین کلمه فصل در آیه (۱۳) از سوره الطارق که می فرماید: إِنَّهُ يَقُولُ فُضِّلْنَا، و بعداً در اوصاف تبعی ذکر خواهد شد.

اطلاق تفصیل و مفصل بر قرآن به لحاظ باز کردن و توضیح مطالب و تقریباً مرادف با تبیین است و مؤید آن این است که در ذیل آیات گاهی تعبیر تبیین و گاهی تعبیر تفصیل به کار می رود، مثلاً در آیه (۱۱۸) از سوره بقره می فرماید: ... فَذَيْبًا الْآيَاتِ يَقَوْمٌ يُؤْمِنُونَ، و در آیه (۹۷) از سوره انعام می فرماید: ... فَذَيْبًا الْآيَاتِ يَقَوْمٌ يُؤْمِنُونَ، بنا بر این تفصیل کلمه شئی نظیر ذیبا تا بگن شئی خواهد بود.

۲۱ - نور

در آیه (۱۷۴) از سوره نساء می فرماید: ... وَقُرْآنًا يُزَكِّيٰكُمْ نُورًا مُبِينًا، و در آیه (۱۵) از سوره مائده می فرماید: ... فَذَلِكُمْ كَلِمَةٌ مِّنَ اللَّهِ تُزَكِّيٰكُمْ تُبِينًا، و در آیه (۱۵۷) از سوره اعراف می فرماید: ... وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هُمْ أَنزَلْنَا مَنَةً...، و در آیه (۸) از سوره تغابن می فرماید: فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا...، و در همه این موارد، منظور قرآن است. و در چند مورد دیگر نیز احتمالاً منظور از نور، قرآن می باشد مانند آیه (۳۲)



از سوره توبه و آیه (۸) از سوره صف و آیه (۳۵) از سوره نور.

و ظاهراً اطلاق نور بر قرآن به این لحاظ است که راه سعادت انسان را روشن می‌کند و او را از حقایق هستی آگاه می‌سازد و ممکن است به لحاظ حقیقت متعالیه آن باشد که از سرچشمه بی‌نهایت نوری یعنی خدای متعال صادر شده است و بنابراین که منظور از نور در آیه نور—مَثَلُ نُورٍ... قرآن باشد، وجه اخیر مناسب‌تر است.

۲۲— بصائر

در آیه (۱۰۴) از سوره انعام می‌فرماید: فَذُجَّاءٌ مِّنْ بُصَائِرٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَلَآئِمًا... و در آیه (۲۰۳) از سوره اعراف می‌فرماید: ... هَٰذَا بُصَائِرٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ... و در آیه (۲۰) از سوره جاثیه می‌فرماید: هَٰذَا بُصَائِرٌ لِّلنَّاسِ...

توضیح:

بصائر جمع بصیرت به معنای بینش است و بر چیزهایی که موجب بیشن عقل و دل می‌شود مانند دلیل و پند نیز اطلاق می‌گردد. آیات قرآن به انسان امکان می‌دهد که راه راست را ببیند و آن را از چاه باز شناسد، و چشم دل را بینا می‌سازد تا حقایق را با نور باطنی مشاهده کند، ولی اگر کسی عناد و ورزید و چشم خود را بست و نخواست از آن استفاده نماید، نتیجه معکوس می‌گیرد، چنانکه در ذیل آیه (۱۰۴) سوره انعام می‌فرماید: فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَلَآئِمًا، و مناسبت ابصار با بصائر روشن است، و در آیه (۴۴) از سوره فصلت می‌فرماید: ... وَالَّذِينَ لَا يَشْعُرُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرُوعًا عَلَيْهِمْ عَمًى...

۲۳— هدی

در آیه (۱۱) از سوره جاثیه می‌فرماید: هَٰذَا هُدًى... و در آیه (۱۸۵) از سوره بقره می‌فرماید: ... هُدًى لِّلنَّاسِ... و در آیه (۱۵۷) از سوره انعام می‌فرماید: ... فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى... و در آیه (۸۸) از سوره انعام و (۲۳) از سوره زمر می‌فرماید: ذَٰلِكَ هُدًى اللّٰهِ يَهْدِي بِهٖ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... و در آیه (۱۳) از سوره جن می‌فرماید: وَآتَا لَنَا سَمِيْعًا اَلْهُدٰى اَمْتًا بِهٖ...

و در آیات زیادی بعد از توصیف قرآن به هدی طوایف خاصی را به عنوان

کسانی که مشمول هدایت قرآن می‌شوند و به وسیله آن رهنمون می‌گردند ذکر فرموده است:

- الف — متقین، سوره بقره/۲، آل عمران/۱۳۸، مائده/۴۶.
ب — اهل ایمان، بقره/۹۷، یونس/۵۷، نمل/۲، فصلت/۴۴، اعراف/۵۲، ۲۰۳، یوسف/۱۱۱ و نحل/۶۴.
ج — اهل یقین، سوره جائیه/۲۰.
د — محسنین، سوره لقمان/۳.
ه — مسلمین، سوره نحل/۸۹، ۱۰۲.
در مواردی نیز متحمل است که منظور از الهدی قرآن باشد، نساء/۱۱۵، اعراف/۱۹۳، ۱۹۸، توبه/۳۳، فتح/۲۸، صف/۹، کهف/۵۵، قصص/۵۷، سبأ/۳۲، محمد/۳۲، ۲۵، نجم/۲۳.

توضیح :

این وصف قرآن دلالت دارد بر این که انسان به طرف هدف و مقصدی در حرکت است و برای شناختن راهی که او را به هدف برساند نیاز به راهنما دارد و این وظیفه را قرآن به عهده گرفته است، اما اینکه هدف نهایی انسان چیست و راه صحیح آن کدام است و قرآن چگونه بشر را راهنمایی می‌کند؟ باید در مقالات دیگری مورد بحث قرار گیرد.

۲۴ — ذکر نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کلمه الذکر در هشت مورد بر قرآن، اطلاق شده است، حجر/۹، نحل/۴۴، یس/۱۱، ص/۸، فصلت/۴۱، قمر/۲۵ و قلم/۵۱، و در آیه (۵۸) از سوره آل عمران می‌فرماید: ... ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ. و در سه مورد احتمالاً منظور از الذکر قرآن است فرقان/۱۸، ۲۹ و زخرف/۵.

همچنین کلمه ذکر — بدون الف و لام — در چهار مورد بر قرآن اطلاق شده است، یس/۶۹، ص/۴۹، طه/۹۹ و طلاق/۱۰، و در آیه (۳) از سوره صافات و آیه (۵) از مرسلات احتمالاً منظور از آن قرآن است. و در آیه (۵۰) از سوره

انبیاء می فرماید: **وَمَا ذِكْرُنَا بِمَن وَرَاءَ نَارٍ كَلِمَةً... و در آیه (۱۰۴) از سوره یوسف و آیه (۲۷) از تکویر می فرماید: إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ، و در آیه (۵۲) از سوره قلم می فرماید: وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ. و در آیه (۴۴) از زخرف می فرماید: وَإِنَّ ذِكْرًا لَّيَسِّرَنَّ وَلَيُسِّقَنَّ... و در آیه (۲۴) از انبیاء می فرماید: ...فَمَا ذِكْرُنَا مِثْلَهُ نَقُصُّهُ لِيَذَكُرُنَّ بَلَاءَ آلِ إِبْرَاهِيمَ... و در آیه (۸) از سوره ص می فرماید: ...بَلِّغْ لَهُمُ فِي شِكَايَتِهِمْ... و احتمالاً مصداق ذکری در آیات (۱۱۰) کهف و (۱۲۴) طه و (۱۱۰) مؤمنون و ذکر ربهم در آیه (۴۲) انبیاء و ذکر الرحمن در آیه (۳۶) زخرف، و ذکرنا در آیه (۲۸) کهف و (۲۹) نجم، و ذکرهم مکرر در آیه (۷۱) مؤمنون، قرآن می باشد. و در آیه (۱۰) از سوره انبیاء می فرماید: نَقُصُّهُ لِيَذَكُرُنَّ بَلَاءَ آلِ إِبْرَاهِيمَ... و در اول سوره ص می فرماید: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ.**

۲۵ - ذکری

در آیه (۹۰) از سوره انعام می فرماید: ... **إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ، و در آیه (۲) از سوره اعراف می فرماید: ... وَذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، و در آیه (۱۲۰) از سوره هود می فرماید: ... وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ مُتَعَزِّظًا وَذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ و در آیه (۵۱) از سوره عنکبوت می فرماید: إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرِخْمَةً وَذِكْرٌ لِّعَمَلٍ ثَابِتٍ.**

۲۶ - تذکرة

در آیه (۳) از سوره طه می فرماید: **إِلَّا تَذَكُّرًا لِّمَن يَخْشَى، و در آیه (۴۸) از سوره الحاقة می فرماید: وَإِنَّ تَذَكُّرًا لِّلْمُتَّقِينَ، و در آیه (۱۹) مزمل و (۲۹) دهر می فرماید: إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا، و در آیه (۵۴) مدثر می فرماید: كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ، و در آیه (۱۱) عبس می فرماید: كَلَّا إِنَّهَا تَذَكُّرَةٌ.**

توضیح:

ذکر به معنای یاد کردن و به یاد داشتن است و به معنای بزبان آوردن نام کسی یا سخن گفتن درباره اش نیز به کار می رود (چون لازم غالبی یاد، سبب یاد کردن دیگران است) و به معنای صیبت و آوازه و همچنین به معنای شرف نیز استعمال می شود، و بر چیزی که موجب یادآوری و عبرت و پند گرفتن شود نیز



اطلاق می‌گردد. ذکر و تذکره نیز از همین ماده و به معنای یادبود و یادآوری است.

اطلاق ذکر بر قرآن یا به این مناسبت است که مردم را به یاد خدا، یا همه آن چه را که باید به یادداشت می‌اندازد، و یا به لحاظ یادآوری و نقل داستان پیشینیان و یا موعظ و اندرزهای آن است. و اگر تقابل آن را با غفلت در نظر بگیریم و به آیاتی که منشاء سقوط و شقاوت انسان را غفلت می‌داند، توجه کنیم مانند آیه... *اُولَئِكَ كَانُوا لَمَّا نَسُوا مَا كَانُوا يَدْعُونَ اُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ* اهمیت این وصف قرآن به خوبی ظاهر می‌شود.

توضیح آنکه: انسان در آغاز زندگی مانند حیوانات تابع غرایز و امیال نفسانی است و هم او صرف ارضاء آن‌ها می‌شود و افراد معمولی توجهی به راز آفرینش خود و هدف نهایی زندگی ندارند و درکهای فطری و حضوری ایشان نیز مبهم و ناآگاهانه می‌باشد. و تعبیری که از این حالت حکایت می‌کند همان غفلت است. و نخستین هدف پیامبران و کتاب‌های آسمانی این است که بشر را از این حالت خارج سازند و به فکر و اندیشه وادار نموده و به آگاهی و هشیاری و بیداری برسانند، *يَسْتَأْذِنُكُم مِّنْهُنَّ مِيثَاقُ فِطْرَتِهِمْ وَيَذَكِّرُكُم مِّنْهُنَّ يَتَذَكَّرُكُم مِّنْهُنَّ يَتَذَكَّرُكُم مِّنْهُنَّ* و به عبارت دیگر، او را از مرز حیوانیت گذرانده وارد قلمرو انسانیت کنند، پس می‌توان گفت قرآن شریف هم به همین مناسبت ذکر نامیده شده است *وَلَقَدْ نَتَرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ*^۳.

۲۷- موعظه

در آیات (۱۳۸) آل عمران و (۴۶) مائده و (۳۴) نور می‌فرماید: ... *وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ*، و در آیه (۵۷) یونس می‌فرماید: *يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ...*، و در آیه (۱۲۰) هود می‌فرماید: ... *وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ*.

۱- اعراف ۱۷۹/۷.

۲- خداوند پیامبران خود را برانگیخت تا عهد و پیمان الهی را که فطری آنان بود، از آنان طلب کنند و به نعمت فراموش شده (توحید) یادآوریشان کنند. نهج البلاغه فیض خطبه یک ص ۳۳.

۳- قمر ۱۷/۵۴.

توضیح:

موعظه اسم مصدر از وعظ و به معنای پند و اندرز است و برحادثه ای که موجب عبرت گردد نیز اطلاق می شود مانند آیه (۶۶) سوره بقره: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّلْآيْمَانِينَ بَدَلْنَاهَا وَمَا خَلَقْنَاهَا مِن قَبْلُ مِن شَيْءٍ.

موعظه در حقیقت عبارت است از چیزی که موجب رقت و نرمی دل می شود و آن را به سوی خود و پذیرفتن حق مایل ساخته و از سرکشی و طغیان و تمرد و عصیان باز می دارد، بنابراین نه تنها به خاطر فهماندن مطلب بلکه برای تأثر قلب و رام شدن آن انجام می گیرد، و به عبارت دیگر سر و کار آن با دل است نه با عقل.

۲۸ و ۲۹ و ۳۰ - بشیر و بشری و نذیر

در آیه (۴) از سوره فصلت می فرماید: بَشِيرًا نَذِيرًا فَاقْرَأْ مَا تَنزَّلْنَا كَثِيرًا مِّن قَبْلِهِمْ لَعَلَّ هُمْ يَرْجِعُونَ، و احتمالاً منظور از نذیر در آیات (۱) فرقان و (۵۶) نجم و (۳۶) مدثر نیز قرآن است، و در آیات (۹۷) بقره و (۸۹) و (۱۰۲) نحل و (۱۲) احقاف به عنوان بشری توصیف شده است. و در آیه (۶) سوره مرسلات می فرماید: فَالْمُفْلِحَاتِ ذِكْرًا - فَذُرَّا نُزُلًا.

توضیح:

بشری مانند بشارت به معنای مزده و خیرشادی بخش است و آورنده آن را بشیر گویند.

انذار، خبر دادن از چیز ترس آوری است که بتوان از آن تحفظ نمود. نذیر، هم به معنای انذار و هم به معنای منذر و بیم دهنده استعمال می شود و گاهی بر متعلق انذار نیز اطلاق می گردد.

اطلاق بشیر و نذیر بر قرآن بدین لحاظ است که مشتمل بر خبرهای شاد کننده برای اهل ایمان و اطاعت و خبرهای ترس آور برای اهل کفر و عصیان می باشد، و اهمیت این اوصاف از این نظر است که انگیزه فعالیت های انسان، ترس و امید است و تنها شناختن حق و باطل برای انگیزش او کافی



نیست، البته منشاء ترس، گاهی آلام و رنج‌های زودگذر مادی است و گاهی عذاب و شکنجهٔ ابدی و گاهی محرومیت از وصال محبوب سرمدی. چنانکه منشاء امید گاهی لذت‌ها و منافع دنیوی است و گاهی نعمت‌های جاودانی و گاهی قرب و رضوان الهی، مردمی که هنوز ایمان به آخرت و جهان ابدی نیاورده‌اند ترسشان از محرومیت‌های مادی و امیدشان به منافع دنیوی است و ضعیفان و متوسطین از مؤمنین ترسشان از عذاب دوزخ و امیدشان به بهشت برین است و کاملین ایشان، ترسشان از دوری از خدا و امیدشان به خشنودی و قرب او است. و قرآن شریف دارای همه گونه انذار و تبشیر درخور هر دسته از مردم می‌باشد و از این رو جامع‌ترین برنامهٔ تربیتی را برای طبقات مختلف مردم که دارای استعداد و بینش و همت‌های متفاوت هستند دربر دارد و هر کسی را با بیانی که درخور فهم و استعدادش باشد به سوی کمال و سعادت سوق می‌دهد.

۳۱- شفاء

این کلمه بطور نکره در سه مورد بر قرآن کریم اطلاق شده است:

در آیه (۵۷) از سورهٔ یونس می‌فرماید: ... فَذَلَّلْنَاهُ بِرَبِّكَ فَذَلَّلْنَاهُ بِرَبِّكَ وَبِشْفَاءِ لِيْمَانِي الْعُسْفُورِ... و در آیه (۸۲) از سورهٔ اسراء می‌فرماید: وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ لِرُوحِكَ لِيْلْمُؤْمِنِينَ... و در آیه (۴۴) از سورهٔ فصلت می‌فرماید: ... قُلْ هُوَ الْغَنِيُّ وَبِشْفَاءِ...
 اَتَمُّوْا الْغَنِيُّ وَبِشْفَاءِ...
 شفاء - بکسر شین - مصدر و به معنای بهبود بخشیدن از بیماری و درمان کردن آن است و اسم مصدر، به معنای بهبودی و درمان نیز استعمال می‌شود و بر دارو و چیزی که موجب بهبودی می‌شود نیز اطلاق می‌گردد.

اطلاق شفاء بر قرآن مجید، از قسم سوم و بلحاظ درمان کردن بیماریه‌ای معنوی انسان می‌باشد چنانکه در آیهٔ یونس به آن تصریح شده است و اختصاص آن به مؤمنین در دو آیهٔ دیگر بلحاظ تأثیر فعلی آن است، مانند اختصاص دادن هدایت قرآن به «متقین» و «محسنین» و... در بعضی از آیات.

روشن است که شفاء بودن قرآن برای امراض معنوی انسان، به معنای عدم صحت استشفاء به آیات شریفه برای امراض بدنی نیست. چنانکه صحت استشفاء که از روایات شریفه استفاده می‌شود دلیل تعمیم معنای ظاهر این

آیات - به حسب استعمال متعارف - نمی‌باشد. زیرا ممکن است از قبیل بطن و یا نوع دیگری از استفاده باشد.

یادآوری

تعبیرات دیگری در قرآن شریف وجود دارد که قابل انطباق بر این کتاب عزیز است ولی چون صریحاً اطلاق نشده از ذکر آنها در عداد عناوین قرآن خودداری می‌کنیم مانند:

خیر در آیه (۱۰۵) از سوره بقره: مَا تَوْذَّاهُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُؤْذَنَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرَتِنِ وَيُزَكَّاهُمْ... و در آیه (۳۰) از سوره نحل: وَيَقِينُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْنَا رَبَّنَا فَالُوا خَيْرًا....

روح در آیه (۵۲) از سوره شوری: وَمَا كَذَّبْنَا بِرُوحَيْنَا أَفَرِحْنَا...

جبل الله، در آیه (۱۰۳) از سوره آل عمران: وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا....

امرالله، در آیه (۵) از سوره طلاق: ذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا بِأَرْبَعٍ...

اوصاف تبعی

۱ - علی

این تعبیر فقط یک بار در مورد قرآن کریم بکار رفته است. در آیه (۴) از سوره زحرف می‌فرماید: وَأَنْتَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَتَبِئْنَا نَبِيًّا عَكِيمًا.

علی، صفت مشابه از علویه معنای بلندی و والایی است و در امور حسی و اعتباری و معنوی به کار می‌رود و استعمال آن در مورد قرآن ممکن است به معنای اعتباری «بلند مرتبه و شریف» باشد. ولی با توجه به ظرفهایی که در آیه فوق الذکر برای آن ذکر شده، فی اُمِّ الْكِتَابِ لَتَبِئْنَا، باید گفت به لحاظ مقام معنوی حقیقت قرآن است که در لوح محفوظ و نزد خدای متعال می‌باشد، نه اینکه چون در کاغذ و نزد ماست.

۲ - حکیم

لفظ الحکیم در چهار آیه، به صورت صفت برای قرآن مجید آمده است، در آیه (۵۸) از سوره آل عمران می‌فرماید: ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ، و سوره



یونس با این آیه: الرَّفَّكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، و سوره لقمان با: اِنَّ يٰۤاٰمَنَّا الْكِتَابَ الْحَكِيْمَ، و سوره يس با: وَالْقُرْآنَ الْحَكِيْمَ آغاز می شود. و در آیه (۴) از سوره زخرف به صورت نکره آمده است: وَ اِنَّ فِيْ اٰمِ الْكِتَابِ لَدِيْنَ اٰتٰى حَكِيْمًا.

حکیم به معنای صاحب حکمت است و توصیف قرآن به آن به لحاظ اشتغال این کتاب عزیز بر معارف یقینیه (حکمت نظری) یا دستورات حکیمانه (حکمت عملی) و یا هر دو آنها است. و ظاهراً منظور از کلمه الحکمة که در چندین آیه، عطف بر الکتاب شده همان حکمتهای مندرج در کتاب و از باب ذکر خاص بعد از عام و یا به تعبیر دقیق تر، ذکر جزء بعد از کل است (مگر آنکه گفته شود منظور از «الکتاب» در این آیات خصوص قوانین یا سایر اجزاء کتاب — غیر از حکمت — است که در این صورت از قبیل عطف متباینین خواهد بود).

درباره پیامبر اکرم (ص) در آیه (۱۲۹) بقره و (۱۶۴) آل عمران و (۲) جمعه می فرماید: ... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْاٰیٰتِ الْاَلْحٰكِمَةِ... و در آیه (۱۵۱) بقره می فرماید: ... وَ يُعَلِّمُكُمُ الْاٰیٰتِ الْاَلْحٰكِمَةِ... و در آیه (۲۳۱) از سوره بقره — خطاب به مسلمانان — می فرماید: ... وَ مَا نَزَّلْنَا عَلٰیكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ اَلْحٰكِمَةِ... و در آیه (۳۴) از سوره احزاب — خطاب به زنان پیامبر (ص) — می فرماید: وَ اذْكُرْنَ مَا يُلٰى فِيْ يٰۤاٰمَنَّا مِنَ الْاٰیٰتِ الْاَلْحٰكِمَةِ... و در آیه (۵) از سوره القمر می فرماید: وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاٰتِیَّاتِ مَا هِيَ مُرَدِّجَةٌ — حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِی الْاِنْدَادُ، و درباره حضرت عیسی (ع) در آیه (۴۸) از سوره آل عمران می فرماید: وَ يُعَلِّمُهُ الْاٰیٰتِ الْاَلْحٰكِمَةِ وَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنجِیْلَ، و در آیه (۱۱۰) از سوره مائده می فرماید: ... وَ اذْعَلُّنَا الْاٰیٰتِ الْاَلْحٰكِمَةَ... علوم انسانی و مطالعات فقهی

و مؤید آنکه حکمت، در این آیات بخشی از خود کتاب است، این است که در آیه (۳۹) از سوره اسراء بعد از چند دستور حکیمانه می فرماید: ذٰلِكَ بِمَا نُوْحٰی اِلَيْكَ رَبَّنَا مِنَ الْحٰكِمَةِ، و همین آیه نیز، این احتمال را که منظور از الحکمة خصوص حکمت نظری باشد تضعیف می نماید.

احتمال دیگری در معنای حکیم هست و آن اینکه منظور از آن محکم به معنای متقن و غیر قابل تردید و نقص باشد، چنانکه در آیه اول از سوره هود می فرماید: ... كِتَابٌ اَشْكٰتُ اٰیٰتِهِ... .

باتوجه به اینکه در آیه اخیر، احتمال دارد که منظور، مرتبه وجود بسیط قرآن



قبل از نزول به این جهان باشد، مجموع احتمالات درباره حکیم به سه احتمال بالغ می‌شود.

۱- حکیم، یعنی با حکمت ۲- حکیم، یعنی محکم و متقن ۳- حکیم، یعنی اشاره به حقیقت بسیطة قرآن، و احتمال اخیر در آیه (۴) سورة زخرف با توجه به ظرفهای (فی ام الكتاب) و (لیننا) روشن تر است. احتمالات دیگری نیز ذکر شده که چندان حائز اهمیت نیست، از جمله آنکه منظور از حکیم، حاکم بین حق و باطل، یا حاکم به حلال و حرام یا حاکم به بهشت و دوزخ- برای مطیع و عاصی- باشد. و در توجیه اطلاق حکیم به معنای محکم، برقرآن، گفته شده که به لحاظ عدم اختلاف و تناقض، و یا به لحاظ نسخ ناشدنی بودن یا محفوظ بودن آن از تغییر و تحریف است.

۳- عظیم

این کلمه فقط در یک مورد، برای قرآن صفت واقع شده و آن در آیه (۸۷) از سورة حجر است که می‌فرماید: *وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبْحَانَ الْمَلَأَى وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ*. عظیم صفت مشبهه و به معنای بزرگ است، و گویا ریشه آن عظم به معنای استخوان باشد و ابتداء در اشیاء حسی و سپس در امور اعتباری و معنوی بکار رفته است. توصیف قرآن شریف به «عظیم» هم به لحاظ حقیقت آن که مرتبه‌ای از علم الهی است و هم به لحاظ اهمیتش در تکامل انسان واضح است.

۴- ثقیل

به معنای سنگین است و فقط در آیه (۵) از سورة مزمل در وصف قرآن آمده که می‌فرماید: *إِنَّا نَسْفَعُ بِكَ قُرْآنًا ثَقِيلًا*، و ظاهر آن، توصیف بخش اعظم قرآن است که هنوز تا آن زمان نازل نشده بود و سنگین بودن آن بلحاظ وظیفه طاعت فرسایی است که به عهده پیامبر اکرم (ص) می‌گذارد.

۵- کریم

این کلمه نیز فقط در یک مورد، وصف قرآن مجید واقع شده و آن آیه (۷۷)



سوره واقعه است که می فرماید: **إِنَّهٗ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ**.
 کریم به معنای پرارزش، ارجمند و گرامی است و موارد استعمال وسیعی
 دارد و از جماد و نبات گرفته تا انسان و ملک و حتی ذات اقدس الهی به آن
 وصف می شود. و توصیف قرآن به لحاظ مقام والا و ارجمندش نزد پروردگار و
 کثرت خیرات و برکات آن برای مردم است.

۶ - مجید

این صفت در دو مورد در وصف قرآن آمده است: یکی آیه اول از سوره ق:
ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و دیگری آیه (۲۱) از سوره بروج: **بِئْنَ هُوَ الْقُرْآنُ الْمَجِيدُ**.
 و گویا اصل معنای آن وسعت است و توصیف ذات اقدس الهی به آن به
 لحاظ وسعت رحمت وجود و نکته توصیف قرآن به آن به لحاظ وسعت برکاتش
 می باشد.

۷ - مبارک

این کلمه در چهار مورد در وصف قرآن آمده است، در آیه (۹۲) و (۱۵۵)
 انعام می فرماید: **وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ...** و در آیه (۲۹) ص می فرماید: **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ**
إِلَيْكَ مُبَارَكٌ، وَدَرِیْةٌ (۵۰) أَنْبِیَاءٍ مِی فَرَمَیْد: وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ....
 مبارک اسم مفعول از بارک است که هم متعدی استعمال شده و هم با
 «فی» و «علی» متعدی می شود و در وصف اشخاص و اشیاء و زمان و مکان
 بکار می رود مانند: **وَعَمَّتْ مُبَارَكًا (مریم ۳۱)**، **شَجَرَةٌ مُبَارَكَةٌ (نور ۳۵)**، **لَبَنَةٌ مُبَارَكَةٌ (دخان ۳)**،
فِی السُّفْمَةِ الْمُبَارَكَةِ (قصص ۳۰) و معنای آن با برکت است و گویا اصل معنای
 برکت، ثبوت باشد و برکت به مکانی گفته می شود که آب در آن جمع شده باشد
 (از جریان افتاده و ثابت شده) و برکت یعنی خیر ثابت. و توصیف قرآن به
 مبارک بدین لحاظ است که منبع و مجمع خیرات بی شماری می باشد.

۸ - عزیز

این کلمه فقط در آیه (۴۱) سوره فصلت در وصف قرآن آمده است: **... وَآَنَّهُ**
لِكِتَابٍ عَزِيزٍ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ تَحْتِهَا وَلَا مِنْ خَلْفِهَا... و گویا ریشه آن از ارض عزاز به معنای

زمین سخت، گرفته شده و به معنای دشوار، نیرومند، غالب و شکست ناپذیر بکار می‌رود، و در اینجا ظاهراً منظور، معنای اخیر است و مؤید آن آیه لَآيَاتِهِ الْبَاطِلِ... می‌باشد.

۹ و ۱۰ - قِيم و غيرذی عوج

هریک از این دو صفت نیز تنها در یک آیه، در وصف قرآن آمده است. در آیه (۲) سوره کهف می‌فرماید: ... وَتَمَّ يَجْعَلُ لَهُ عِوَجًا - قَيِّمًا و در آیه (۲۸) از سوره زمر می‌فرماید: قُرْآنًا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ....

قیم از ماده قیام به معنای راست ایستادن است و هرگاه با حرف جر متعدی شود معنای برپا کردن و مراقبت و حفظ نمودن را دارد. و قیم طفل، کسی است که کارهای او را انجام می‌دهد و منافعی را حفظ می‌کند. و گاهی قیم از قیمت گرفته می‌شود و به معنای ارزشمند می‌باشد. در آیه کهف ظاهراً به معنای مستقیم و بدون انحراف و اعوجاج، و تقریباً معادل با «غیرذی عوج» می‌باشد و جمله وَتَمَّ يَجْعَلُ لَهُ عِوَجًا، مؤید آن است.

۱۱ و ۱۲ - تصدیق و مصدق

در آیه (۳۷) یونس و (۱۱۱) یوسف می‌فرماید: ... وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ... و در آیه (۸۹) بقره می‌فرماید: ... مُصَدِّقًا لِّمَا نُنزِّلُ... و در آیه (۹۲) انعام می‌فرماید: ... مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ... و در آیه (۱۱۲) احقاف می‌فرماید: ... وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ... و در آیه (۴۱) بقره و آیه (۴۷) سوره نساء می‌فرماید: مُصَدِّقًا لِّمَا نُنزِّلُ... و در آیه (۹۱) سوره بقره می‌فرماید: مُصَدِّقًا لِّمَا نُنزِّلُ... و در آیه (۹۷) سوره بقره و (۳) آل عمران و (۴۸) مائده و (۳۱) فاطر و (۳۰) احقاف می‌فرماید: مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ...

در همه این موارد منظور این است که قرآن شریف، نزول کتابهای پیشین (تورات و انجیل) را از طرف خدای متعال تصدیق دارد. و روشن است که لازمه آن، تصدیق همه محتویات کتابهایی که امروزه نام تورات و انجیل نامیده می‌شود، نیست.

۱ - در سوره بینه آیه (۳) می‌فرماید: فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ.



۱۳ - مهیمن

این کلمه فقط در آیه (۴۸) سوره مائده در وصف قرآن آمده که می فرماید:
... مُصَدِّقًا لِّمَا تَنزِيلُهُ مِنَ الْكِتَابِ وَنُفَيْضًا عَلَيْهِ... یعنی این کتاب بر سایر کتابهای آسمانی
اشراف و سیطره دارد و در نتیجه می تواند بعضی از احکام آنها را نسخ و بعضی
دیگر را امضاء و تبیین نماید.

۱۴ - فصل

این صفت فقط در آیه (۱۳) الطارق به کار رفته: إِنَّهُ لَقَوِيٌّ فَضِلٌّ - وَمَا لَهُ بِالْمُرِيدِ،
یعنی قرآن سخن قاطعی است که حق را از باطل جدا می کند و جای ابهام و
تردید باقی نمی گذارد.

۱۵ - مبین

این کلمه بطور نکره (بدون الف و لام) در پنج مورد و بطور معرفه (با الف و
لام) در پنج مورد دیگر در وصف قرآن آمده است:
در آیه (۱۷۴) نساء می فرماید: ... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا، و در آیه (۱۵) سوره مائده
می فرماید: ... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، و در آیه (۱) از سوره حجر می فرماید:
الرُّسُلُ آتَاكَ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ مُبِينًا، و در آیه (۱) از سوره نمل می فرماید: طَسَّ بِكَ آيَاتُ الْفُرْقَانِ
وَكِتَابٍ مُبِينٍ، و در آیه (۶۹) از سوره یس می فرماید: ... إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ، و در آیه
(۱) از سوره یوسف و (۲) از سوره شعراء و قصص می فرماید: يٰٓرَبُّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ،
و در آیه (۲) از سوره زخرف و دخان می فرماید: حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ، و توضیح
معنای آن در ذیل عنوان بیان و... گذشت.

۱۶ - متشابه

این کلمه تنها در آیه (۲۳) از سوره زمر، صفت همه قرآن واقع شده است:
أَلَمْ تَرَ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ مُتَشَابِهًا...، و در آیه (۷) آل عمران، صفت بخشی از آیات
قرآن است، در برابر بخشی دیگر که محکمت نامیده می شود... بِنَةِ آيَاتٍ مُّتَعَدِّدَاتٍ
مِّنْ أُمَّ الْكِتَابِ وَآخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ...



متشابه از ماده شبه به معنای همانند است و چون باب تفاعل همانندی دو چیز را با یکدیگر می‌رساند، هرگاه شی واحدی به آن متصف شود، یا به لحاظ اجزاء آن و یا به لحاظ تعدد دیگری است که در آن منظور شده، چنانکه متشابهات (در برابر محکّمات) به آیاتی گفته می‌شود که برای هریک از آنها معانی متعددی تصور می‌شود که با یکدیگر مشتبه می‌گردند.

بنابراین، وصف کردن همه قرآن به مشابه به لحاظ همانندی آیات قرآن است. و این همانندی یا ظاهری است و یا معنوی، همانندی ظاهری به لحاظ این است که همه آیات آن در حد اعجاز، دارای بلاغت می‌باشد، و همانندی معنوی بدین لحاظ است که تضاد و تخالفی در مفاهیم قرآن وجود ندارد بلکه همه با یکدیگر متناسب و هماهنگ می‌باشند و هدف واحدی را دنبال می‌کنند.

و اما بحث درباره متشابهات قرآن به خواست خدا در مقالات بعدی به تفصیل خواهد آمد.

۱۷ - مثنائی

در آیه (۲۳) از سوره زمر می‌فرماید: ... كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي... و در آیه (۸۷) از سوره حجر می‌فرماید: وَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ التَّنْزِيلِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ.

مفسرین در توضیح این کلمه، نظرهای مختلفی دارند که اهم آنها فهرست وار ذکر می‌شود:

۱ - جمع غیر قیاسی مثنی اسم مفعول تشبیه است یعنی مکرر و قرآن به این لحاظ که مطالبش و حتی گاهی آیاتش تکرار می‌شود به این نام نامیده شده است و یا به این لحاظ که مکرر تلاوت می‌شود و کهنه گی پیدا نمی‌کند.

۲ - جمع مثنی - به فتح میم و نون - به معنای دوتا دوتا و جفت است، و نکته نام‌گذاری این است که احکام قرآن با معارف، و اندارش با تبشیر، و مواعظش با قصص جفت شده است.

۳ - جمع مثنای از ماده ثناء است یعنی آیات قرآن مشتمل بر ثناء الهی است و یا اینکه بخاطر بلاغت و اعجازش شنونده را به ثنا گوئی وامی‌دارد.

۴ - جمع مثنیة از ماده ثنی به معنای مایل شدن و مایل کردن و دو چیز یا



دو طرف چیزی را به هم نزدیک کردن و به سوی یکدیگر برگرداندن (تا کردن) است. و آیات قرآن از آن جهت که مجموعه هماهنگی را تشکیل می‌دهند و با یکدیگر بستگی و پیوند دارند و بعضی از آنها بعضی دیگر را توضیح می‌دهند به مثانی موصوف شده‌اند.

برخی دیگر از مفسرین «مثنیه» را نیز از ماده «ثناء» دانسته‌اند و وجوه دیگری نیز ذکر کرده‌اند که چندان قابل توجه نیست. ولی می‌توان وجه دیگری را بیان کرد که شاید از همه این وجوه روشن‌تر باشد و آن اینکه:

قرآن کلامی است که به حسب اسلوب خاصش، دارای مقطع‌های مشخصی است که خودبخود از یکدیگر جدا می‌شود نه مثل گفتارها و نوشتارهای دیگر که باید فرازهای آنها را با توجه به معانی آنها از یکدیگر جدا کرد.

بنابراین، مثنایی از ماده ثنی به معنای عطف و میل دادن و تا کردن است و اهل لغت گفته‌اند:

«مثنایی الوادی، معاطفه» و در حقیقت کلمه مثنایی همان معنای آیات را افاده می‌کند با این خصوصیت که خودبخود از یکدیگر جدا هستند و در عین پیوستگی دارای مقطع‌های مشخصی می‌باشند مانند کاغذی که تا خورده و دارای لایه‌های متعددی باشد.

۱۸ - عربی‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در شش آیه تعبیر قرآناً عربیاً آمده است: یوسف / ۲، طه / ۱۱۳، زمر / ۲۸، فصلت / ۳، شوری / ۷ و زحرف / ۳، و در آیه (۳۷) رعد می‌فرماید: ... حُكْمًا عَرَبِيًّا، و در آیه (۱۲) احقاف گوید: وَفَالِیْنَانِ عَرَبِیْنِ، و در آیه (۱۰۳) نحل آمده: ... وَفَالِیْنَانِ عَرَبِیْنِ، و در آیه (۵ - ۱۹۳) شعراء می‌فرماید: نَزَّلَ بِهَ الرُّوحِ الْأَمِیْنُ - عَلٰی قَلْبِكَ لِتَكُوْنُ مِنَ الْمُنذِرِیْنَ - یَلٰیْسَ عَرَبِیًّا مُبِیْنًا.

چون بحث درباره عربیت قرآن در مقالات بعدی - به خواست خدا - به تفصیل خواهد آمد در اینجا متعرض آن نمی‌شویم. اوصاف تبعی دیگری نیز می‌توان یافت که هم به ندرت ذکر شده و هم



چندان جای بحث در آنها نیست مانند غیب در آیه (۱) از سوره جن: *إِنَّا سَيِّفْنَا قُرْآنًا عَجَبًا*.

خلاصه گیری

این عناوین و اوصاف را که مجموعاً از پنجاه تعبیر تجاوز می‌کند می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱- تعبیرات کلی که به منزله عنوان مشبیه یا معنای جنسی می‌باشد و هیچگونه دلالتی بر ویژگیها یا اهداف نزول آن ندارد، مانند کتاب، حدیث، قول، قرآن.

۲- اوصافی که دلالت بر ویژگی قرآن از نظر نحوه بیان دارد، مانند: عربی، مبین، متشابه، مثالی، تفصیل، مفصل.

۳- اوصاف مدح آمیزی که اجمالاً دلالت بر اهمیت و کثرت فواید و برکات آن دارد مانند: عظیم، ثقیل، کریم، مجید، مبارک و احسن الحدیث. صفت‌های علی و حکیم و عزیزان نیز می‌توان در عداد این دسته از اوصاف به شمار آورد و می‌توان آنها را به لحاظ نکته‌های خاصی که افاده می‌کنند، دسته خاصی شمرد.

۴- اوصافی که حال این کتاب را نسبت به سایر کتب آسمانی بیان می‌کند، مانند: تصدیق، مصادق، مهمین.

۵- عناوینی که دلالت بر نزول آن از طرف خدای متعال دارد، مانند: کلام الله، آیات الله، تنزیل (من...).

عناوین حق و حق‌الیقین و صدق را نیز می‌توان جزء این دسته به حساب آورد ولی بنابر احتمال دیگر (که منظور از آنها درستی مطالب باشد) به دسته بعد ملحق می‌شوند.

۶- عناوینی که دلالت بر صحت محتوی و اتقان مضامین و روشنی مفاهیم آن دارد، مفاهیمی که قوای فکری و عقلانی انسان را تغذیه می‌نماید و حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند. مانند: علم، برهان، بیان، تبیان، بینات، فرقان، فصل، قیم و غیر ذی عوج.

۷- عناوینی که دلالت بر نیروی انگیزنده قرآن دارد، نیرویی که انسان را





برای حرکت تکاملی به فعالیت وامی دارد، مانند: بشری، بشیر و نذیر.
۸- عناوینی که دلالت بر این ویژگی قرآن دارد که دل را بیدار نموده و از غفلت و ناهشیاری خارج و برای پذیرش حق آماده می‌سازند، مانند: ذکر، ذی‌الذکر، تذکرة و موعظه.

۹- عنوانی که دلالت بر رفع موانع و علاج امراض قلب دارد یعنی: شفاء.
۱۰- عناوینی که دلالت بر روشنگری قرآن نسبت به همهٔ مراحل دارد یعنی هم در مرحلهٔ شناخت، فکر و عقل را هدایت کرده و بینش صحیح و یقینی به انسان می‌بخشد، و هم به دل، روشنی و آگاهی داده و آن را برای گرایش و پذیرش حق مهیا می‌سازد، و هم روح را در سیر صعودی، قدم به قدم همراهی و راهنمایی می‌کند تا درجات عالیه کمال را یکی پس از دیگری طی کند و به هدف نهایی برسد *بتهدی به الله فی اثتبع رضوانه سبیل السلام... (مائده/ ۱۶)*، ... وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (نساء/ ۱۷۵). مانند: نور، بصائر، هدی، و رحمت.
نکاتی که از شش دسته اخیر به دست می‌آید نیاز بیشتری به بحث و تحقیق دارد و ما امیدواریم آنها را در ضمن مقالات بعدی با توجه به آیاتی که در این زمینه‌ها وجود دارد مورد بررسی قرار دهیم.

پایان



بقیه از صفحهٔ ۶
نمود و این کاری است به عهده دستگاه قضائی مملکت. اینک دولت نباید اجازه دهد میدان فعالیت به دست زالوهای زراندوز بیفتد، و کسانی که خون مردم را می‌مکند دوباره در مراحل تصمیم‌گیری و مقدرات کشور حضور پیداکنند حرف‌درستی است که ربطی به این بحث نداشته و اختصاص به مردم کوچه و بازار ندارد چون هیچ‌کس راضی نیست که فرد یا دستگاهی بخواهد خون مردم را بمکد، چه منتسب به دولت باشد و چه نباشد.
امید آن که با بکارگیری درست دستورات واضح و آشکار حضرت امام به همه مشکلات فائق آمده و وظائف خود را بخوبی انجام دهیم.
والسلام علی من اتبع الهدی